بررسی

شهرگشوده

ریچارد سنت، روشنفکری نامدار در عرصه عمومی است که در زمینه‌های متنوعی همچون نظریه سیاسی و جامعه‌شناسی شهر قلم می‌زند. او به همراه همسرش، ساسکیا ساسن از فعالان بنام عرصه مطالعات شهری است. سنت در کتاب «ساختن و سکونت» که به‌تازگی به قلم مهدی نصرالله‌زاده ترجمه و از سوی نشر همشهری منتشر شده، کوشیده با ذکر مثال‌های متعدد، کاری را که شهرها، شهروندی‌ها و شهرسازان از گذشته تا امروز در برقراری رابطه متوازن بین حیثیت مادی و معنوی شهر انجام داده‌اند، توضیح دهد و مورد به مورد، با رویکردی ارزش‌گذارانه که در آن «بازبودن» یا «شکسودگی» شهر، در برابر فروبستگی آن، محک اصلی نقد نویسنده را ساخته، کامیابی‌ها و ناکامی‌های آنها را برشمرد. از آن عهد باستان تا شانگهای ابتدای قرن بیست‌ویکم، گشت‌وگذار تاریخی نویسنده کل تاریخ زیست شهری را درپی می‌گیرد. «ساختن و سکونت» کتابی است درباره نسبت کالبد مادی شهر با حیات کیفی جاری در آن؛ به تعبیر دیگر، کتابی است درباره شهر آن‌گونه که ساخته می‌شود و آن‌طورکه انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند. «ساختن و سکونت» کتابی است در ستایش پیش‌بینی‌ناپذیری شهرها و فراخوانی برای مدارا و تکریمی از تفاوت و تنوع».

آن‌گونه که سنت در مقدمه توضیح می‌دهد، این کتاب آخرین قسمت از گندوکاوی سه‌قسمتی درخصوص جایگاه هوموفابر (انسان سازنده) در جامعه است. در مجلد نخست مقوله صنعتگری و استادکاری مورد مطالعه قرار گرفته، به‌ویژه رابطه‌ای که به‌واسطه اقتضائات این کار باید بین سر و دست وجود داشته باشد. مجلد دوم در زمینه همکاری‌ای که کار خوب سبب‌ساز آن می‌شود، مطالعه شد. اما کتاب حاضر، به‌عنوان مجلد سوم سه‌گانه مورد اشاره، هوموفابر را در بطن شهر می‌گذارد. در بخش اول این تحقیق نویسنده بررسی می‌کند که چگونه شهرسازی- گردوکار حرفه‌ای ساختن شهر- به مرور زمان تطور یافته است. در قرن نوزدهم شهرسازان کوشیدند که امر زیسته و امر مصنوع را به هم پیوند زنند؛ به زعم او اینها بافت‌ها و نسوجی هستند که ترد و شکننده‌اند و به آسانی پاره می‌شوند. در قرن بیستم اما سبته (شهر) و وبل (مدینه)، به شیوه‌هایی که شهرسازان درباره شهرسازی اندیشیده بودند و با آن هماهنگ شده بودند، از یکدیگر فاصله گرفتند. در اینجا شهرسازی، از حیث درونی، به اجتماعی بسته و محصور تبدیل شد.

در ادامه، کتاب حاضر به کندوکاو در این مسئله می‌پردازد که چگونه سه موضوع کلان تحت تأثیر خط کسل مورد اشاره بین امر زیسته و امر مصنوع قرار گرفته‌اند. بحث با گسترش عظیم شهرها در جنوبگان آغاز می‌شود؛ جایی که در آن تقابل‌های حل‌ناشده شمالگان

کتاب ساختن و سکونت
اخلاق برای شهر
ریچارد سنت
ترجمه: مهدی نصرالله‌زاده
ناشر: همشهری
قیمت: ۱۰۰۰۰۰۰ تومان

جهانی از نو ظاهر شده‌اند. به لحاظ اجتماعی، شهرهای امروزی سخت متأثر و ضایع‌دیده از بینشهاد اسطو هستند که می‌گفت یک سبته (شهر) باید از گونه‌های مختلفی از مردم تشکیل شود. شهر خوشبخت مورد نظر شده باشد که در آن ساختار تعاونی رقابت است، خواه به کاپوسی برنظر شده باشد، همان‌گونه‌که فناوری نیز هم می‌تواند سبته را ببندد و هم آن را باز کند. در بخش سوم درباره این موضوع بحث می‌شود که یک شهر، اگر کندوندر باشد، چگونه با شبه خه برنظر باشد. یک سبته کشوده مستلزم آن است که افرادی که در آن زندگی می‌کنند، مهارت‌هایی را برای تمشیت با اداره‌کردن پیچیدگی در خود پرورش دهند. نویسنده سپس کوشیده نشان دهد که چگونه شهرسازان می‌توانند در استفاده از شکل‌های بنا با شهرنشینان همراهی کنند. بخش پایانی کتاب حاضر به موضوع تابیده‌بودن ذاتی و اساسی شهر می‌پردازد. در دوران شکاف‌های اجتماعی، فناوارنه و معمارانه‌ای که در ذیل و بنیاد شهر نهفته‌اند، کارزمان (زمان به‌مثابه فرایندی مؤثر و کارگزار) در روابط موجود بین امر زیسته و امر مصنوع خلل ایجاد می‌کند و آنها را از هم می‌گسلد؛ سبته‌گی که البته بیش از آنکه کردارهای شاعرانه باشد، کژراهای عملی است. تلاطمات و بلاتکلیفی‌های حاصل از تغییر اقلیم گسست‌هایی را که در هر شهری همزمان با تحول و تطور آن اتفاق می‌افتند، روشن و آشکار می‌سازند. این تلاطمات نویسنده را در انتهای کتاب به این موضوع بازمی‌گرداند که آیا اخلاق می‌تواند به طراحی شهر شکل ببخشد؟

سنت بر عاملیت، کنشگری و مشارکت به‌عنوان لازمه زیستن در شهر باز تأکید دارد و این امر همان‌قدر به اخلاقی اشاره دارد، یعنی سیاسی نیز در خود دارد. مفاج نویسنده از شهر باز و از تعامل جهات مادی و معنوی شهر در واقع دفاع از همین عاملیت و مشارکت با همه استلزامات اخلاقی و سیاسی نهفته در این اصطلاحات است. اما کتاب حاضر، با توجه به سرشت هم‌زمان نظری و تاریخی آن می‌تواند باعث طرح پرسش‌هایی درخصوص ماهیت شهرسازی و طراحی شهری و نسبت آن با اخلاق و سیاست شود. صرف‌نظر از رویکرد خاص نویسنده و راه‌حل‌های پیشنهادی او، نفس طرح این پرسش‌ها مهم است؛ چیزهایی که شاید تا پیش از این در نزد ما بدیهی و مفروض انگاشته می‌شدند، این روزها باید نسبت به پرسش و مسئله شدند. همراهی با این رویکرد و اندیشیدن مستقل و متعهدانه به مسائل شهرشناسی و شهرسازی احتمالا و به‌طور خجسته‌ای، کمترین و بیشترین تأثیری است که این کتاب برای علاقه‌مندان به این حوزه می‌تواند داشته باشد.

این اثر از مجموعه کتاب‌هایی است که دفتر مطالعات اجتماعی و فرهنگی شهرداری تهران در دو سال گذشته به ترجمه و انتشار آنها همت گماشته است. این مجموعه مشتمل بر ترجمه برخی از مبانی و متون مهم در حوزه مطالعات شهری است که اغلب از متون اصلی و براجاع‌ای به این حوزه‌اند که تاکنون به زبان فارسی ترجمه نشده بود. آن‌گونه که در مقدمه مجموعه آمده ترجمه این متون مستلزم انتخاب از میان مجموعه متون مطالعاتی منتشرشده توسط محققان شاخته‌شده و ناشران معتبر جهان بود. این انتخاب را بر اساس درکی از موقعیت کنونی شهر تهران و تشخیص ضرورت ترجمه کتاب‌هایی صورت گرفته که بتواند خلأهای اصلی منابع مطالعات شهری را پر کند. در نهایت چهارمین شورای علمی تألیف و ترجمه بر این بوده که تقویت منابع تألیفی و تطبیقی تجربی حوزه مطالعات شهری با اجتماعی و عدالت و توجه به نقد اقتصاد سیاسی شهر با موقعیت امروزی تهران همخوانی بیشتری دارد و همراستا با تغییر پارادایم اداره شهر است.

نورج اتابکی، پژوهشگر ارشد در پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی وابسته به آکادمی سلطنتی هلند و استاد کرسی تاریخ اجتماعی خاورمیانه و آسیای مرکزی در دانشگاه لیدن هلند است. حوزه مطالعات او تاریخ اجتماعی، تاریخ کار و کارگری و تجدد و نوسازی در قلمرو جغرافیایی خاورمیانه، قفقاز و آسیای مرکزی است. از او تاکنون آثار پرشماری به زبان‌های فارسی، انگلیسی و روسی منتشر شده از جمله «تجدد آمرانه؛ جامعه و دولت در عصر رضاشاه»، «آذربایجان در ایران معاصر» و «برکهایی از تاریخ: مناسبات روسیه و ایران (روایتی از تاریخ‌نگاری شوروی)». آخرین کتاب او، «تاریخ فرودستان» نام دارد که مجموعه پژوهش‌هایی است درباره تاریخ‌نگاری تهی‌دستان، کارگران و فرودستان با تکیه بر مفهوم فرودست یا «ساب‌آلترن» در تفکر آنتونیو گرامشی. انسان فرودست، به تعریف گرامشی، انسانی است به حاشیه رانده‌شده و نه لزوما تهی‌دست؛ انسان فرودست ناتوان از اعمال قدرت در جامعه، با چنین تعریفی گروه‌هایی از اقلیت‌های مذهبی یا قومی و زنان نیز در بسیاری از جوامع در حاشیه قرار می‌گیرند و ازجمله گروه‌های فرودستان به شمار می‌آیند. تاریخ‌نگاری فرودستان با گسترش دامنه مطالعاتی از این‌دست و در نقد آرای ارویامدارانه، پرسش‌های بسیار مشخص و درخور تأملی را پیش کشید. از جمله اینکه چگونه می‌توان به تاریخ‌گرایی (historicism) موجود پرداخت که زایشگاه تجدد را اروپا می‌داند و به نوعی حرکت تکاملی معتقد است که براساس آن تمامی جوامع بنا بر مسیری که کشورهای اروپایی طی کرده‌اند، بگذرند. تجدد از نگاه تاریخ‌نگاران فرودستان پدیده‌ای است جهانی که از قرن شانزدهم در بخش‌هایی از جهان به صورت کم‌وبیش همزمان آغاز شده و دستاوردهایی به همراه داشته که آنها را باید در پیوند و با تأثیر متقابل با یکدیگر جست. گفتنی است که دست‌اندرکاران مطالعات فرودستان در نقد آرای ارویامدار به مارکس و اندیشه ارویامدار او نیز رحم نکردند و با نگاهی نقادانه آرای مارکس و مارکسیست‌ها را بازخوانی کرد.

اهل اندیشه با فروپاشی اتحاد شوروی بیش از پیش به درک نقادانه از مارکسیسم و به‌ویژه درک روسی و لنینیستی توجه کردند. جریانی فروپاشی نظامی که بیش از هفتاد سال داعیه برپایی «سوسیالیسم واقعا موجود» را داشت، و از پی آن حضور تنش‌های قومی و دینی و مذهبی در سرزمین‌های به‌جای‌مانده از این فروپاشی، پژوهشگران تاریخ معاصر را به بازخوانی تجربه شوروی واداشت. جایگاه فرد در برابر طبقه و نیاز برکشیدن «خودمختاری فردی، اینکه انسان آزاد باشد تا با جسم و جانش آن‌گونه که خود می‌خواهد باشد، و بعد، خرد نقاد، یعنی تکیه بر بنیادهای روشنگری که بر آزادی و برابری پای می‌فشرد، روایت‌های تازه‌ری را از تحولات حداقل پانصد سال اخیر جهان به همراه داشت. روایت‌های دیگری که بر تکثر هویت‌های انسانی و از جمله هویت قومی، زبانی، دینی، جنسی، اقلیمی و بسنده‌نکردن محض به هویت طبقاتی تکیه می‌کردند. این به معنی گذار از مارکسیسم، اما با مارکس بود و جدایی از خوانشی تقلیل‌گرایانه از آراء مارکس که آن را صرفا محدود به مبارزه طبقاتی می‌کرد.

مطالعات فرودستان در زمینه مطالعات تاریخ کار، کارگری و دهقانی نیز که از حوزه‌های تخصصی چپ سنتی به شمار می‌آمده، افق‌های تازه‌ای گشود. در این فهم نو، شکل‌گیری طبقه کارگر دیگر فقط حاصل فرایند مادی و مبارزاتی خوانده نشد تا به روایت طبقه‌ای با کمار از «طبقه در خود» به «طبقه برای خود» کارگران را به هویت خویش آگاه سازد. پژوهشگران مطالعات کار و کارگری با رویکردی فراساختارانه، که بسیار وامدار مطالعات کارگری ادوارد پالمر تامپسون و از جمله کار سترک او «تکوین طبقه کارگر در انگلستان»[6] است، تکوین طبق کارگر را دیگر صرفا به مبارزه طبقاتی و محدود نمی‌دانند و با طرح رابطه دوسویه بازنمود (representation) و پذیرش (acceptance) آن هم در بستر زندگی، به جست‌وجوی شکل‌گیری هویت طبقاتی طبقه کارگر می‌پردازند. بی‌آمد این خوانش فراساختاری از شکل‌گیری هویت، که حاصل فرایندی مادی و کقمنداتی است، صورت کارگری را به تاریخ‌نگاری‌های متفاوت می‌رساند: از آنچه امروزه از آن با نام تاریخ نو کارگری (new labour history) می‌شناسیم.[7] تاریخ‌نگار در این تاریخ‌نگاری زندگی اجتماعی کارگران و تهی‌دستان (labouring poor)، باوجود تأکید بر تحلیل طبقاتی و روابط اقتصادی، فقط وای مبارزات کارگری آن هم تنها در شکل‌های رادیکالش نیست. او نمی‌خواهد تاریخ کارگر را به تاریخ‌ها و سازمان‌های کارگری را روایت در زمانی که اتری از «مبارزه» هم نیست، روزمره کارگران را حتی در زمانی که اتری از «مبارزه» هم نیست، بررسی می‌کند. تاریخ‌نگاری کارگری در این رویکرد، به گونه‌ای به شاخه‌ای از تاریخ‌نگری شرقی (microhistiography) معاصر می‌رسد که با پیش‌گسوتی اف لودکه (Alf Luedtke) و هانس مدیک (Hans Medick)، «تاریخ زندگی روزمره» (Alltagsgeschichte) نام داد و از دهه ۱۹۸۰ میلادی پرآوازه شد.

اشاره گذرا به تاریخ تاریخ‌نگاری اجتماعی را همین‌جا به پایان ببرم و ادامه‌اش را به فرصتی دیگر موکول کنم و چند جمله‌ای هم درباره این مجموعه بگویم. مجموعه مقالاتی که در این کتاب آمده است از جمله پژوهش‌هایی است که در طول سال‌ها پژوهشم در پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی، وابسته به آکادمی سلطنتی هلند انجام داده‌ام. پژوهش‌هایی درباره تاریخ‌نگاری تهی‌دستان، کارگران و فرودستان. همین‌جا اشاره کنم که در پژوهش‌هایم در این قلمرو به تعریف آنتونیو گرامشی از فرودست یا ساب‌آلترن همیشه پایدار ماندم.

آمستردام، مهرماه ۱۳۹۹

پی‌نوشت‌ها:

1. Annales dhistoire économique et sociale.

2. George Rude, Crowds in History: A Study of Popular Disturbances in France and England (New York: Wiley & Sons, 1964)

۳. برای مروری بر تاریخ‌نگاری یکروفسکی و اشاره‌هایش به پایدها و نیایدها در تاریخ‌نگاری نگاه کنید به

John Barber, Soviet Historian in Crisis 1928-1932 (London: Macmillan Press, 1981) pp. 19-35, 86-87.

4. Touraj Atabaki & Svetlana Ravandi-Fadai, "The Rise of Red Orientalism and the Fall of Red Orientalists. (Forth-coming).

۵. ازجمله نگاه کنید به: ن. و. پیکوالوسکایا، ا.پ یاوسکی، ای. پ. پطروشفسکی، ل. و. ستریوا، ا.م. بلنیتسکی. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم. ترجمه کریم کشاورز. دو جلد. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۹؛ ای. پ. یطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول.ترجمه کریم کشاورز. دو جلد، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۴؛ ای. پ. یطروشفسکی، اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم هجری، ترجمه کریم کشاورز (تهران: پیام، ۱۳۵۰)؛ م. س. ایوانف، تاریخ نوین ایران. ترجمه هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه. بی‌جا: انتشارات حزب توده ایران. ۱۳۵۶. یکی دیگر از کتاب‌هایی که البته پس از انقلاب در ایران منتشر شد، ترجمه اثر نرقی شاهین، از کمونیست‌های گروه «بنجاه و سه نفر» است با نام مستعار ابراهیموف که نامی بود که در زمان گریزش به شوروی در آن‌جا به او دادند: ابراهیموف، پیدایش حزب کمونیست ایران. ترجمه راد نیا. تبریز: کونش. ۱۳۶۰.

۶. در تاریخ‌نگاری معاصر ایران باید از پیش‌گسوتانی نام برد که در پژوهش‌های تاریخی‌شان گرایشی به تاریخ اجتماعی می‌توان سراغ گرفت، از جمله سعید نفیسی که نام تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر را بر پژوهش‌اش نهاد و از پی او مرتضی راوندی که کار پرحجم خود به نام تاریخ اجتماعی ایران را در ده جلد منتشر کرد. پژوهش‌های ماندگار عبدالحسین زرین‌کوب نیز البته یادکردنی است.

۷. آنتونیو گرامشی (۱۹۳۷-۱۸۹۱) متفکر مارکسیست ایتالیایی از واژه فرودستان (subaltern) به معنای گروه‌های اجتماعی به حاشیه رانده‌شده استفاده می‌کند. گرامشی به حاشیه راندهشده یا فرودست می‌توانند تهی‌دست نباشند، اما برای تهی‌دست زمینه به حاشیه راندهشکی بیشتر فراهم است.

۸. این کتاب نخستبرباز به سال ۱۹۶۳ میلادی در لندن به چاپ رسید:

E.P. Thompson, The Making of the English Working Class (London: Victor Gollancz, 1963)

این اثر با ترجمه بزرگ نوین محمد مالجو به فارسی منتشر شده است: ادوارد پالمر تامپسون. تکوین طبقه کارگر در انگلستان. ترجمه محمد مالجو. تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۹۶.

۹. نمونه‌هایی از مطالعات تاریخ نو کارگری را ازجمله در مرجع زیر می‌توان جست‌وجو کرد:

http://socialhistory.org/en/research/current-research-projects

کاوین کارگران صنعت نفت ایران

مقاله‌ای از تورج اتابکی

تاریخ فرودستان

ترجمه: یوسف صفاری

همین‌طور تاریخ اقتصادی پیوسته با تاریخ اجتماعی را به افق‌های دورتر بکشانند. در همین دو جنگ جهانی در قرن بیستم، بنیان‌گذاران مکتب آنال بی‌آن‌که خود را تحدیدند چهارچوب‌های تنگ ایدئولوژیک و مصلحت‌گرایانه کنند، پیش‌کسوت مکتبی از تاریخ‌نگاری اجتماعی، انسانی‌تر و گسترده‌تر، شدند که رفته‌رفته اعتباری جهانی به خود گرفت. با پایان جنگ دوم جهانی رفته‌رفته با رویکردی دیگر به تاریخ اجتماعی مواجه هستیم. در دهه ۱۹۶۰ میلادی به همت گروهی از مورخان نواندیش چپ، مجله‌ای با نام «گذشته و حال» (Past and Present) در انگلستان منتشر شد که با ترویج انگاره‌های موجود در تاریخ‌نگاری اجتماعی، عاملیت تاریخ را متفاوت از قبل می‌دید. مثلا: نویسندگان این مجله برای نخستین بار در بررسی تاریخ تجدد در اروپا، نخبگان و برکشیدگان را یگانه عامل این فرایند به حساب نمی‌آوردند و از منظر عاملیت طبقات تهی‌دست و فرودست جامعه به مطالعه تاریخ تجدد نشستند. به‌مرور، این نگاه تاریخی از انگلستان فراتر رفت و به آلمان رسید و برای اولین بار در این کشور، تاریخ نیمه اول قرن بیستم این کشور را تاریخ‌نگاری اجتماعی نوشت و باز هم فراتر از این، زندگی روزمره و بودوباش مردم، مـد نظر تاریخ‌نگار قرار گرفت. در همان زمان نمونه‌های برجسته دیگری نیز در حوزه تاریخ‌نگاری اجتماعی داریم. ازجمله کار به‌یادماندنی جورج روده با نام «جماعت در تاریخ»[1] که در آن روده، تاریخ پاره‌ای از اروپا را از پایین (History from below) و از منظر فرودستان و تهی‌دستان، که در هیئت جماعت به خیابان آمده‌اند، بررسی‌رسد. گفته استاده ایریک هابسبام بادکردنی است که اگر بخواهیم این شاخه از تاریخ‌نگاری را به نام کسی نسبت کنیم آن فرد کسی جز جورج روده نیست. در کنار گذشته و حال جا دارد از «بررسی چپ نـو» (New Left Review) نیز یاد کنیم که سهم مهمی در ارائه آرای مورخان چپ‌گرای نو به دوش کشید.

از سوی دیگر، از پی انقلاب روسیه، تاریخ‌نگاری رسمی شوروی را داشتیم که مدعی تاریخ‌نگاری اجتماعی بود، با خاطره‌سازی و فراموشی گزینشی ویژه خود. مکتبی که به رهبری تاریخ‌نگارانی چون میخائیل نیکلایویچ یکروفسکی شکل گرفت و بدل به مکتب تاریخ‌نگاری رسمی شوروی شد. "این شاخه از تاریخ‌نگاری در دوران استالین شاخ‌وبرگ‌های خود را کرد که یکی از آنها به راهزنی آنده ژاذانف بود. در این مکتب تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگار با خوانشی گزینشی از گذشته- به پردازش گونه‌ای از حافظه جمعی دست می‌زد تا راه را برای «پیشرفت»-مبارزه طبقاتی» و سیاست‌های دولت اتحاد شوروی، چه در پهنه داخلی و چه در پهنه جهانی هموار سازد. این تاریخ‌نگاری بنا به مصلحت سیاسی روز، رویدادها و شخصیت‌هایی را از تاریخ مسی‌زدود و رویدادها و شـخصیت‌هایی را بازمی‌آفرید. رسالت این تاریخ‌نگاری، تحکیم توجیه و حقانیت‌بخشیدن به رفتار سیاسی روز دولت و حزب حاکم در شـوروی بود. گذشته، فقط بر بنیاد نیازهای سیاسی و ایدئولوژیک روز به قالب ریخته می‌شد. به عبارتی دیگر، تاریخ در بیوستگی با سیاست و ایدئولوژی جاری معنا می‌یافت. و البته این حزب کمونیست اتحاد شوروی بود که به‌مثابه تبلور و تعالی «حزب جمعی»، شـناخت نیازهای «مبارزه طبقاتی» و مبارزه سیاسی با «دشمنان خلق و سوسیالیسم» را در انحصار خود داشت. این حزب کمونیست بود که چراغ راهنمای پژوهش‌های تاریخی را برمی‌افروخت. این «حزب برتر» بود که روایت درست رویدادها را تعیین می‌کرد و صلاح مستقیم را نشان می‌داد. و به «راه رشـد غیرسـرمایه‌داری» را پیش گرفت. حتی اگر لازم آمد با عاملیت «افسـران جوان» آن‌گونه که در مصر و سـودان روی داد، «دگرگونی»ای را به نام برپا و طبقه کارگر و دهقان را به حاشیه راند. تاریخ‌نگاری اجتماعی در ایران اما همچنان تخته‌بند کنش‌گری سیاسـی مانده بود. در این راه نه نامی از لوسین فور یا مارک بلوک بود و نه نقش بروندل. کمتر کسـی خبری از مکتب آنال داشـت. اگـر در غرب، رُیُ‌زُبه نکته مارکسـی، و نه مارکسـیست، به تاریخ از دهه ۱۹۶۰ آغاز شـد و آن هم از پی تحولات عمدهٔ اروپای شـرقی ـ اشـاره‌ام به اشـغال بخش‌هایی از این کشـورها از سوی ارتش شـوروی از پی اعتراضات سیاسـی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اسـت ـ که کشـاف در میان مورخان سوسیالیسـت غربی را در پی داشت، در ایـران این اتفاقات ایـران (۱۳۵۸-۱۳۵۶) بود کـه زمینه را برای آشنایی پژوهشـگران ایرانی با خوانش‌های غیر روسی از مارکس و سوسیالیسـم فراهم کرد. "پژوهشگران ایرانی رفته‌رفته کرامتی را شاخندد و با نام تامیسـون به روی‌دهای آشنا شدند. شاخت مارکسی از تخته‌بند کنش‌گری سـیاسی رها شد و به حوزه دانشگاهی رسید. استاد برپاوند آبراهمیان از آن با نام «مارکسـیسم دانشـگاهی» (Academic Marxism) یـاد می‌کند. اما من «خوانش مارکسـی» را ترجیح می‌دهم. باسـته این خوانش در یک کلام، مهم‌انگاشتن نقش اقتصادی طبقه در تاریخ بدون واپنداردن نقش فرهنگ اسـت. اینکه نیروهای اجتماعی و اقتصادی در خلا جولان نمی‌دهند، بلکه خصورشان در زمینه شـبکه پیچیده مناسبات فرهنگی است که به این نیروها سـمت و سـوی گونه‌گونی در تاریخ می‌بخشد.

رویکرد برگرفته از چنین خوانشـی از نقش نیروهای اجتماعی و اقتصـادی اما تنها منحصر به ایران نبود. دهه ۱۹۸۰، دهه کشـف افق‌های بدیع در تاریخ‌نگاری اجتماعی بود. در دهه تاریخ‌نگاری اجتماعی به آسـیا و آمریکای لاتین هم دامن گشـید. نگاه متفاوت به تاریخ و معرفی تاریخ‌نگاری اجتماعی به عنوان یک شـاخه مهم

در یک کشورهای توسـعه‌نیافته تحمیل می‌کرده‌اند اما اسـتعمار، به تعبیر عبدالهادی حارثی، یک روی غرب اسـت و روی دیگرش علـم. هر کارشـناسـی و تخصصـ اسـت، کشـورهای ضعیف و فقیر برای دسـت‌یافتن به قدرت و ثروت یک راه در پیش داشـتند و آن آموختن همان علم و تکنولوژی غرب و توان کاربست آن بود. نه مبارزه ایدئولوژیک و سـتیزه ضد سـیاسـی. آن‌گونه که آلاحمد می‌پنداشـت و می‌خواسـت. از نظرگاه آل احمد غرب‌زدگی را نوعی بیماری به‌شـمار می‌آورد و ماشین را نوعی هیولا. او از استیلای تجدد نمی‌کند و هیچ کشاورزی به سـبب کارهای ماشـین سـر کشـاورز دیگری را ما را در دسـت دزد (ص ۸۷). ماشـین با خودش مهندسـ، متخصص، مشـاور، مسـتشـرق، کارگر، فیلم، سینما و ادبیات می‌آورد و این یعنی غرب با کلیشن مباور، وارد جامعه ما می‌شـود؛ چراکه ما در برابر ماشـین بی‌اراده و بی‌عرضه‌ایم و تنها مصرف‌کننده (ص ۱۱۷). آل‌احمد به رادیو و سـینما و روزنامه‌ها («مرتکبین نامه‌ها» که نامیدم مردم را شـکل می‌دهند، حمله می‌کند و معتقد اسـت که رادیو و تلویزیون و سینما هم‌ردیف مجلس سـنا و محجر و محراب را گرفته اسـت (ص ۱۶۴). به زعم او، همه مدیران و روشـنفکران و دسـت‌اندرکاران فرهنگ‌زدگانی بی‌شخصیت، بی‌اصالت، بی‌اراده، نان به نرخ روز خور، متملق و قرتی‌اند (ص ۱۴۱- ۱۵۵). تعابیر او دراین‌باره بسـیار تند هستی و نکرش به عالم و آدم اسـت که در آن بشراندکی و علم‌مداری و فناوری آشـکارا دیده می‌شود. خیر نسبتی اسـت با وجود موجودات و این نسبت نخست در فلسـفه (مافیزیک) عنصر جدید پدیدار می‌شود. این نگاه و این نسـبت در فلسـفه ره‌زنان فرانسـوی و فرانسـیس بیکن انگلیسـی به‌خوبی به بیان درآمده است. این فیلسوفان انسان را سالک و صاحب و سـرور طبیعت و زمام جهـان قلمداد می‌کردند. در فلسـفه غرب جدید انسـان، من (اگو)، کوکیتو و سوژه ام ارجحیت و بسـیار موجودات برابریسا (ابژه) و متعلق شناخت و مفعول و تصرف و تحریف به‌واسطه ارزاد معطوف به قدرت. ظهور و بروز و سـپهر و تسـوجه غرب امری اجتناب‌ناپذیر بود و مسـلما همه نقاط جهان از جمله کشـورهای مفلوک و مستعمره را نیز درگیر کرد و دیگر غرب و فقیر، شـمال و جنوب، قوی و ضعیف و سیر و گرسنه نمی‌شناخت. دوره کنونی عالم دوره سـلطه و سـیطره غرب و تبعیت و عملی غربی است و دوراقع شرقی باقی نمانده است. اگر هم پاره‌ای مآثر و ودایع از شـرق به جای مانده باشد، پوشیده و پنهان و بی‌اثر است.

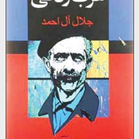

مقاله‌ای از غرب‌زدگی و سیاست‌زدگیِ آل‌احمد

محمد زارع شیرین‌کندی

نامبدن بزرگرامی در پایتخت به اسـم جلال آل‌احمد به شـهرت گسـترده او دیگر بار بسـی افـزود، فقطان از اینکه اگر جـلال آل‌احمد زنده بود با این کار به دسـت مخالفت می‌کرد؛ زیرا او در حقیقت همه دسـتاوردهای مدرنیته نزرگزاره و آزارده و راه‌آمن را و انـکار می‌کرد؛ آنهـا را از عوارض غـربزدگی تلقی می‌کرد. احمد فردید پس از یک عمر مطالعه فلسـفه غرب، به‌ویژه تفکر و تعمق در فلسـفه دکارت و کانت و هگل و هایدگر و شـناخت آنها، اصطلاحی وضع کرد به اسم «غـربزدگی» و این کار او مسـبوق به سابقه‌ای اسـت بلند. فردید با این اصطلاح فیلسـوفی می‌خواسـت نسـبت ما با غرب با نسـبت همه جهان با غرب را تبیین و تفسـیر کند. معنا و مفهوم «غـربزدگی» فردید قرار بود در بحث دشوار فلسـفی روشن شود؛ اما فردید در تمام عمر هرچه کوشید آن را توضیح دهد، به ابهام و غموضش افزود و خوش نیز در دهه پایانی عمر ادعاهایی غیرفلسـفی و سـخنانی عجیب‌وغریب به زبان آورد. همین اصطلاح «غـربزدگی» در دسـتان احمد، بدون حوز مبنای فلسـفی، به انگ و برچسـبی بدل می‌شـود برای کوبیدن تمام اشـیا و اشخاص و اموری که احمد در روزگار خویش نپسـند و نادرست و ناراسـت و ناتجیب و ناسالم و ناخوشایند می‌پنداره و به انگ و برچسبی بدل می‌شود برای حمله به تمام کاسـتی‌ها و زشتی‌ها و نقایص و مشـکلات و محدودیت‌های آل‌احمد تصور می‌کند. البته مدام تکانش را «غـربزدگی» می‌گذارد. مسئله این کتاب و روش و رویکرد آن بیشـتر جامعه‌شـناختی و ایدئولوژیک اسـت تا فلسـفی و نظری. در فقدان اثری مکتوب از فردید، «غـربزدگی» آل‌احمد دهه‌هاسـت که مانند مانیفسـتی برای غربسـتیزی در دسـتان طرفداران سـنت و مخالفان نوآیی و نواندیشی و روشنگری قرار گرفته اسـت. «غـربزدگی» بهانه‌ای اسـاسی شـد توسعه تازه‌ای و مدرنیسـتیزی نوظهور و نوریسـه که افسـان و خیزان به راه افتاده بود. آل‌احمـد «غـربزدگی» را به تعـارف «صـفحات مشـوش» و «اباطیل» می‌خواند اما بدین تعـارف، واقعیت همان است و اوراق «مشـوش» بسـیار بیش‌تر و فاقد هرگونه نظم و منطق و انسـجام و انضباط فکری اسـت. نثر او کاملا خطابی و اقناعی و تا حدودی کوبنده و پرخاشگرانه و عصبی اسـت که گویی قرار اسـت مانند بتکی بر سر عدای شاکرد سـرباره و فروتن و گروهی مبرد وفادار و حرف‌شنو فرود آید. در صـفحات مشـوش" کتاب همه چیز پیدا می‌شود. به گفته خود آل‌احمد، از شرح مرغ تا جان آدمیزاد: از تاریخ و اکنون و آینده تمام کشـورهای اسـیایی و آفریقایی و از مواد خام، فرهنگ و ادب و مذهب و موسیقی آنها گرفته تا وضع همه کشـورهای اروپایی و آمریکایی؛ از جنگ‌های عیسـی که مسیحیان جهادگر علوم و فنون اسلامی را اقتباس می‌کنند و پس از پنج، شش قرن به خودامان

سـرمایه و فن و پس از هفت، هشـت قرن به صاحبان صنعت و ماشین بدل می‌شوند، گرفته تا صقویه و عثمانی و جنگ‌های خونین‌شان؛ از اوضاع و احوال روسـتاهای ایران گرفته تا جزئی‌ترین وقایع سیاسـی و اقتصادی کشـور. آل‌احمد در وصف امام غـربزده می‌گوید: «امم غـربزده معمولا تخصص ندارند. همه‌کاره و هیچ‌کاره اسـت (ص ۱۲۵). این توصیف دقیقا درباره خود آل‌احمد صادق اسـت که معلوم نیسـت چه‌کاره اسـت و درعین‌حال در باب همه چیز داد سـخن می‌دهد. معلوم نیسـت مردم‌شناس اسـت یا مردم‌شناس یا تاریخ‌شناس یا آفریقاشـناس یا غرب‌شناس یا شرق‌شناس یا ادب‌شناس یا فلسـفه‌شـناس. درعین‌حال درباره همه این رشته‌ها با یقین و قاطعیت می‌گوید و می‌نویسد! آل‌احمد از «وجود عقل کل‌ها و عرف‌ها» انتقاد می‌کند و آنها را «حـرات» می‌خواند (ص ۲۱۶): اما خودش مثال بارز عقل کل اسـت و لحنش حاکی از آن اسـت که همه چیز را می‌داند و همه چیز را باید بنویسـد تـا همکان بدان‌ها و بیا شـوند. ولی اظهارات از سطح بسیار نازلی برخوردارند و او صرفا به شیوه ژورنالیستی می‌توانـد مطالبش را بیان کنـد. آل‌احمد مظهر بارز ایدئولوژیک‌اندیشـی و ناتوانی در اندیشـیدن در زمانه خویش‌اسـت. در زمانه‌ای که جامعه به متفکرانی ژرف‌اندیش و پرسندگان و جویندگانی نکته‌سنج نیاز داشت، روشنفکر سیاسـت‌زده‌ای مانند آل‌احمد همه رشته‌های گشـتگان را نیشه می‌کند و با شمشیر چوبین سـیاست می‌تازد؛ یک‌به‌یک به هیچ مقصد و مقصودی برسـد. ایدئولوژی برنگرتین مانع اندیشـیدن و به کار بستن عقل و فهم اسـت. تنها مسـئله‌ای که در کتاب «غـربزدگی» وجود دارد، نسـبت و پیوند خود حقیر، مسـئله استعمار و وابستگی به غرب است و این مسئله در آغاز کتاب توجه خواننده را به خود جلب می‌کند: استعمار قدرتمند و توانمند و سیر در مضیقه و فقیر و گرسنه را و استعمار صاحب ماشین مر مصرف‌کننده ماشین را. غرب، از دیدگاه آل‌احمد، مقتدری اسـت زورگو و ظالم و اسـتعمارگر که از مواد اولیه شـرقیان ماشین می‌سازد و به آنها می‌فروشد.

استعمار (کولونیالیسم) واقعیتی اسـت غیرقابل‌انکار و تلخ و ناپخشودنی و بیشتر کشورهای غربی مستعمرات (کولونی‌هایی در شرق عالم داشته‌اند یا سیاست‌هایشان

**است که بر بشـر غلبه کرده، او را راه می‌برد و بشـر در مقابل آن دیگر اختیاری از خود ندارد. در آن صورت، متوجه می‌شـویم که راه‌حل‌های آل‌احمد چقدر سـاده، سطحی، نس